

## نقش ایالات متحده آمریکا در شکل‌گیری جریان‌های افراطی در جهان اسلام (مطالعه موردی القاعده و داعش)

دکتر سید مهدی ساداتی نژاد

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران  
msadatinejad@ut.ac.ir

### چکیده

با مطالعه تاریخچه عملکرد قدرت‌های استعماری در کشورهای اسلامی به‌ویژه در دو قرن اخیر این موضوع کاملاً قابل تصدیق است که قدرت‌های سلطه‌گر همواره از ظرفیت‌ها و زمینه‌های درون جهان اسلام برای تضعیف اسلام و خنثی نمودن توانایی‌های بالقوه آن بهره‌برداری نموده‌اند، در این میان آنچه بیش از همه مطرح نظر بوده است امکان اختلاف‌افکنی و انشعاب فکری بین مذاهب و گرایش‌های مختلف دنیای اسلام از درون با استخدام مهره‌های فرصت‌طلب یا سست ایمان یا منحرف از لحاظ عقیدتی بوده است. ترویج افراطی‌گری و خشونت یکی از شگردهای شیطنی جبهه استکبار برای فرصت‌سوزی و سرگرم نمودن دنیای اسلام به جنگ‌های داخلی و هدر رفتن استعدادها و نهفته‌های اسلام و مسلمانان در دنیای معاصر است و مع‌الأسف امروز نظاره‌گر به بار نشستن سیاست‌های دشمنان اسلام با شکل دادن گروه‌هایی مانند القاعده و داعش هستیم که دنیای اسلام در شعله‌های آتش آن می‌سوزد و خسارت‌های ناشی از آن تا سال‌ها و دهه‌ها گریبان‌گیر مسلمین خواهد بود. غرب و به‌ویژه ایالات متحده آمریکا پس از هشدار تئوری پردازانی مانند هانتینگتون، فوکویاما و تجربه‌ی سیاست‌مدارانی که با افول مارکسیسم بار سنگین دوران جنگ سرد را پشت سر گذارند، مهم‌ترین رقیب خود در دوران پسا کمونیسم را در اسلام و جریان بنیادگرایی اسلامی تعریف نمودند. آنان به‌خوبی به زمینه‌های بیداری اسلامی و زنده شدن قدرت فرو خفته‌ی اسلام برای آینده

آگاهی یافتند و تمام همت خود را برای مهار این ظرفیت خاموش نهفته در دنیای اسلام به کار بستند. جریان بنیادگرایی با تعریفی که غرب از آن داشت هم در جهان اهل سنت و هم در تشیع به تعبیر مستشرقین، آن دیگری مقابل غرب است که اگر مدیریت نگردد نقطه کانونی جنگ‌های آینده غرب برای حفظ منافعش خواهد بود، این نوشتار درصدد است نشان دهد که چگونه غرب به‌ویژه امریکا برای دفع مخاطرات جریان اسلامی با کمک به تشکیل القاعده و داعش و سایر جریان‌های افراطی با عناوین مختلف در جهان اسلام جهت‌گیری حرکت‌های اسلامی را از مبارزه با غرب و صهیونیسم به درون جهان اسلام برگردانده و با ترویج افراطی‌گری و تقویت اندیشه‌های واگرایانه اسلامی زمینه‌ی درگیری‌های درون دینی را گسترش داده و جریان احیاگری اسلامی و بازگشت به اسلام اصیل را به ضد خود تبدیل نموده است.

**کلید واژه‌ها:** ایالات متحده امریکا، جریان‌های افراطی، جهان اسلام، القاعده، داعش.

## مقدمه

ایالات متحده امریکا تا قبل از جنگ جهانی دوم بر اساس سیاست مونروئه در مسائل جهانی حضور فعالی نداشت و سیاست‌مداران این کشور نقطه توجه خود را بیشتر معطوف به قاره امریکا می‌دانستند تا آنجا که بعد از پایان جنگ جهانی اول علی‌رغم پیشنهاد ویلسون در تأسیس جامعه ملل، این کشور متأثر از همان سیاست به عضویت این سازمان در نیامد، ولی در فاصله دو جنگ جهانی به تدریج شاهد تغییر در سیاست قبلی و ورود امریکا به معادلات بین‌المللی و نقش فعال این کشور در مسائل جهانی تا امروز بوده‌ایم. امریکا در جریان دو جنگ جهانی کمترین آسیب را دید و بعد از جنگ جهانی دوم به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت بین‌المللی نقش پیشرو را در نظام بین‌المللی ایفا نمود، صحنه‌ی قدرت نمایی ایالات متحده در دنیای بعد از جنگ جهانی به‌صورت بسیار فراگیر تمام مناطق جهان را در بر گرفت تا جایی که شاهد قدرت نمایی امریکا از یک سو در مواجهه با کمونیسم و از سوی دیگر، حضور فعالانه و نفوذ در کشورهای خارج از بلوک شرق به‌ویژه در منطقه خاورمیانه بوده‌ایم، امریکا این نقش بین‌المللی را مدیون سیاست‌مدارانی بوده است که در طی دهه‌ها با تلاش خود اهمیت هیچ نقطه‌ای از نقاط جهان را نادیده نگرفتند و برای هر منطقه و هر کشور حتی کشورهای ذره‌ای با جمعیت‌های چند صد هزار نفری برنامه تعریف کردند و نقش آن کشور و مناطق مختلف را در منافع ملی و بین‌المللی امریکا تعریف نمودند. در این میان توجه به جهان اسلام و منطقه خاورمیانه از

اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است و در مسائل سیاسی و اقتصادی این منطقه از جهان هیچ کشوری به اندازه‌ی آمریکا در چند دهه‌ی اخیر بازیگری ننموده است و اقدامات دول اروپایی نیز در راستای سیاست‌های امریکایی مکمل سیاست امریکایی‌ها بوده است شاید بتوان مهم‌ترین اقدامات آمریکا را در دو سطح کلان و خرد ارزیابی نمود، در سطح کلان اوضاع کلی جهان اسلام، ظرفیت‌های موجود را شناسایی و با برنامه‌ریزی مناسب از وحدت و انسجام آن جلوگیری نموده و با سیاست‌های شیطانی بذر اختلاف را در تقسیمات جغرافیایی و اختلافات مذهبی و قومی در دوران پساجنگ جهانی کشت نموده و با سلطه سیاسی، اقتصادی و سپس فرهنگی مهار شرایط را در دست گرفته است، در سطح خرد با مدیریت دقیق اوضاع و به قدرت رساندن حاکمان وابسته در کشورهای مختلف دنیای اسلام نیز زمام امور را در اختیار گرفته است، به گونه‌ای که امروزه بسیاری از دولت‌های کشورهای جهان اسلام بازیگران سیاست آمریکا در منطقه هستند و این ساختار بیش از هفت دهه در خدمت منافع آمریکا کارآیی خود را نشان داده است، تنها نمونه استثناء در این مورد کشور ایران بود که با انقلاب اسلامی خود را از پازل سیاست آمریکا و نقش تعریف شده‌اش در منطقه خارج نمود، وقوع انقلاب اسلامی و تأثیرات آن به اندازه‌ای مهم است که سیاست‌مداران امریکایی را بر آن داشت که در شاکله‌ی سیاست‌های خود در منطقه و جهان تجدید نظر نمایند و با لحاظ ایران و نقش آن در دنیای اسلام و منطقه خاورمیانه برنامه‌ریزی نمایند، مخاطرات پیش روی آمریکا بعد از انقلاب اسلامی از دست دادن منافع آمریکا در خاورمیانه و بسیاری از مناطق دیگر جهان بود که در این راستا برنامه‌های مختلفی تاکنون اجرا گردیده و تا حدودی موفقیت آمیز بوده و توانسته است در سطح کلان و خرد منافع آمریکا را تأمین نماید. سؤال اصلی این مقاله این است که آمریکا چه نقشی در تأسیس و حمایت از گروه‌های تروریستی به‌ویژه القاعده و داعش داشته است؟ در پاسخ به این سؤال فرضیه نوشتار با استنادات موجود نقش آمریکا در تأسیس و حمایت از جریان‌های تروریستی به‌ویژه القاعده و داعش را در راستای استفاده ابزاری از دو منظر مورد توجه قرار داده است. در مواردی نقش ایالات متحده با استفاده از شناخت دقیق از ظرفیت‌های انحرافی در جهان اسلام حمایت از این تفکرات در جهت تأسیس گروه‌های متشکل و از جهتی دیگر، اتحاد تاکتیکی در استفاده ابزاری در اهدافی که امریکایی‌ها با جریان انحرافی دارای همسویی هستند چنانکه در مورد القاعده و داعش هر دو منظر قابل تحلیل می‌باشد. با نگاهی به ادبیات موضوع که بخشی از آنها به‌عنوان

منابع این مقاله نیز مورد استفاده قرار گرفته است به صورت مستقل کتاب یا مقاله با این رویکرد موضوع را مورد بررسی قرار نداده یا به بخشی از موضوع و نه تمام آن پرداخته است.

### ریشه‌های تفکر افراطی در دنیای اسلام

بررسی تاریخچه جریان‌های تندرو و افراطی در جهان اسلام را شاید بتوان به شکل‌گیری گروه خوارج در دوران اولیه اسلام و خلافت حضرت علی<sup>(ع)</sup> بازگشت داد و پس از آن نیز در دوره‌های مختلف گروه‌ها و جریان‌های مختلفی در جهان اهل سنت و حتی تشیع ظهور و بروز داشته‌اند که ملاک‌ها و معیارهای جریان‌های افراطی را می‌توان بر آنها اطلاق نمود. در قرن چهارم در دوره‌ی سلجوقیان جریان افراطی حسن صباح به‌عنوان بنیان‌گذار دولت شیعی اسماعیلی در ایران نمونه‌ای از جریان‌های افراطی است و در دوره‌های مختلف می‌توان مصادیق دیگری را در بین اهل سنت و شیعه مثال زد که هدف این مقاله احصای آن نمی‌باشد، اما در دوره‌ی معاصر مهم‌ترین جریان شکل گرفته در دنیایی که مصداق یک گروه افراطی است جریان سلفی‌گری است که امروزه به‌عنوان یک بلیه و غده سرطانی گریبان‌گیر دنیای اسلام شده و چهره اسلام را در منظر جهانیان به‌نام خشونت و سفاکی و اعمال غیر انسانی معرفی می‌نماید.

بنابر بررسی‌های تاریخی شروع جریان سلفی در دوره‌ی معاصر با احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه حرانی معروف به ابن تیمیه (۷۲۸-۶۶۱ق) گره خورده است، ابن تیمیه فردی بود که با فتاوای خود و نگارش کتاب‌هایی علیه عقاید اشاعره، معتزله، شافعی‌ها، حنفی‌ها، مالکی‌ها، صوفیه و توهین به سران صوفیه مثل ابن عربی، غزالی، قشیری، ابن عریف و جامعه اهل سنت آن دوران را به فتنه و درگیری‌های شدید مذهبی مبتلا کرد. همچنین با فتوا دادن به قتل شیعیان کسروان لبنان و شرکت در لشکرکشی علیه آنان و نوشتن کتاب *منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریة* و توهین و جسارت به عقاید شیعیان، حقد و کینه خود را نسبت به شیعیان ابراز کرد. درباره‌ی غیرمسلمانان و اهل ذمه نیز دیدگاهی کاملاً سخت‌گیرانه و غیر انسانی داشت و معتقد بود آنان باید در بدترین شرایط زندگی کنند. به همین دلیل، اولین مخالفت‌ها با ابن تیمیه در بین علمای اهل سنت ظاهر گردید. علمای مذاهب مختلف اهل سنت با فتوا دادن، نوشتن کتاب و تبیین نظرات و فتاوای ابن تیمیه به مقابله با وی پرداخته و جامعه اسلامی را از تفکرات منحرف وی آگاه ساختند. به پندار او دلایل عقلی در مقابل دلایل

نقلی بی‌ارزش هستند. ابن تیمیه با این گفتار راه را بر عقل و اندیشه گرفته و عملاً دعوت به جمود و تاجر فکری می‌کند و برای فکر خطوط قرمز زیادی تعیین می‌کند، تقی الدین علی بن عبدالکافی سبکی اشعری شافعی (۷۵۶-۶۸۳ ق) از علمای بنام اهل سنت در مقدمه کتاب *الدرّة المضية فی الرد علی ابن تیمیه* با انتقاد شدید از ابن تیمیه، برداشت‌ها و تفسیرهای غلط وی از اصول عقاید، به‌ویژه صفات خداوند را مخالف عقاید و اندیشه‌ی تمامی مسلمانان دانسته و معتقد است ابن تیمیه به بهانه پیروی از قرآن و سنت و دعوت به حقیقت، از مسیر صحیح خارج شده و به جای پیروی از سنت‌ها به تبعیت از بدعت‌ها روی آورده است و در پایان با کفرآمیز خواندن برداشت‌ها و تفسیرهای غلط ابن تیمیه درباره‌ی اصول اعتقادات، اشتباهات و بدعت‌های وی در فروع را بیشتر و بدتر از اصول اعتقادات دانسته و معتقد است افکار ابن تیمیه از دایره اندیشه‌های فرق و مذاهب مختلف اسلامی خارج بوده و ابن تیمیه نیز از محدوده امت اسلامی بیرون است (سبحانی، ۱۴۲۷، ج ۴: ۵۶-۵۴).

پس از ابن تیمیه مهم‌ترین چهره‌ی اندیشه‌های سلفی ابن‌قیم جوزیه است. وی شمس‌الدین محمد بن ابی بکر بن ایوب زرعی دمشقی حنبلی (۷۵۱-۶۹۱ ق) معروف به ابن‌قیم جوزیه، از شاخص‌ترین شاگردان ابن تیمیه است که از افکار شاذ، منحرف و باطل استادش، در زمان حیات و پس از مرگ وی، تقلید کورکورانه می‌کرد، به‌گونه‌ای که از وی به عنوان بهترین جانشین ابن تیمیه یاد شده است. ابن حجر هیتمی درباره‌ی او و استادش می‌گوید: «مبادا به چیزهایی که در کتاب‌های ابن تیمیه و شاگردش ابن‌قیم جوزی و دیگرانی که پیرو هوای نفس خود هستند و خداوند آنها را گمراه ساخته و قلبشان را مهر زده و چشمشان را پوشانده، گوش کنی». سپس آنها را ملحدی می‌نامد که از دین خارج شده‌اند (ابن حجر الهیتمی، بی‌تا: ۱۴۵ - ۱۴۴).

سومین شخص تأثیرگذار در ترویج اندیشه‌های سلفی در قرن دوازدهم هجری قمری، محمد بن عبدالوهاب نجدی (۱۲۰۶-۱۱۱۵ ق) است که با طرح مجدد ادعای بازگشت به اسلام اصیل، اندیشه پیروی از سلف صالح را بار دیگر به عرصه منازعات کلامی آورد. او با استناد به «بدأ الاسلام غریباً، و سيعود غریباً» معتقد بود که اسلام اصل نخستین را در غربت یافته است؛ از این رو، وی با آنچه خود آن را بدعت و خلاف توحید می‌خواند، به مبارزه برخاست و مسلمانان را به سادگی اولیه دین و پیروی از سلف صالح دعوت می‌کرد و مظهر بارز سلف صالح او نیز احمد بن حنبل بود. به نظر می‌رسد در دوره‌ی معاصر جریان‌ات سلفی بیشتر ملهم از تفکرات این

شخصیت شکل گرفته‌اند، فردی که با اتحاد شوم با خاندان سعود و تشکیل حکومت پادشاهی سعودی از آغاز شکل‌گیری تا امروز عامل مصائب بزرگی برای دنیای اسلام بوده‌اند. جنایات این جریان سازمان یافته در منطقه حجاز و سپس حمله به عتبات عالیات و کشتار شیعیان تنها نمونه‌ای از نتایج این جریان انحرافی در سال‌های اولیه تأسیس است، از لحاظ اعتقادی سلفی‌ها معتقدند که عقاید اسلامی باید به همان نحو بیان شوند که در عصر صحابه و تابعین مطرح بوده است؛ یعنی عقاید اسلامی را باید از کتاب و سنت فراگرفت و علما نباید به طرح ادله‌ای غیر از آنچه قرآن در اختیار می‌گذارد، بپردازند. در اندیشه سلفیون، اسلوب‌های عقلی و منطقی جایگاهی ندارد و تنها نصوص قرآن، احادیث و نیز ادله مفهوم از نص قرآن برای آنان حجیت دارد.

### تبار شناسی سلفی‌گری معاصر

در حال حاضر در شناسایی گروه‌های مختلف سلفی می‌توان سه جریان مختلف را از همدیگر تفکیک نمود، با توجه به تاریخچه‌ی بیان شده در مورد رهبران فکری اولیه سلفی‌گری شاهد نوعی جریان سلفی سنتی و درباری هستیم که به صورت رسمی در عربستان سعودی حاکمیت داشته و با همکاری با حکومت سعودی مسئولیت‌های مختلف مذهبی و فرهنگی عربستان و دانشگاه‌ها، مؤسسات خیریه و هیئت علمای بزرگ را در دست دارند و با در اختیار داشتن مؤسسات مهم انتشاراتی، سایت‌ها و سایر روش‌های تبلیغی تفکرات وهابیت را ترویج می‌نمایند، علمای مهم و مشهور این جریان فکری عبارتند از: عبدالله بن باز، شیخ عبدالعزيز بن عبدالله آل شیخ، محمد الشقره، عبدالله الغفاری، فیصل نور، ناصر الغفاری و... جریان دوم را می‌توان وهابیت میانه‌رو یا تبلیغی نام‌گذاری نمود، این جریان به دنبال تبلیغ و ترویج تفکرات وهابیت می‌باشند ولی با توجه به آشنایی با تمدن اسلامی و علوم انسانی و علوم جدید سعی می‌کنند وهابیت را در بستری معقول‌تر و به روزتر بسط دهند و نوعی آشتی بین اندیشه وهابیت و مظاهر جدید غرب برقرار نمایند، مهم‌ترین چهره‌های این جریان فکری عبارتند از: سلمان العوده، سعد الغامدی، ناصر العمر، اصغر علی السلفی، سعود الفنسیان و سفرالحوالی، این افراد بیشتر به سیاست گفتگو قائلند تا روش توهین آشکار به افکار و اعتقادات دیگر فرق اسلامی.

سومین جریان سلفی که بیشتر در این مقاله مورد توجه می‌باشد جریان وهابیت اربابی

و تکفیری است که با توسل به روش‌های خشونت‌آمیز بر اساس آموزه‌های سنتی تفسیری خاص از سلفی‌گری دارند و جهاد علیه حکومت‌های فاسد را لازم می‌دانند این جریان که از آنها به سلفیه نوین تعبیر می‌شود تنها راه مبارزه را جهاد مسلحانه می‌داند و از این منظر با سه گروه درگیر است: کافران (کافران، مسیحیان، یهودیان و به‌ویژه آمریکا)، مشرکان (شیعیان) و منافقان (اهل تسنن مخالف با سلفیه). شیخ عبدالرحمن - که بن لادن و ایمن الظواهری رهبران القاعده تحت تأثیر اویند - رساله‌ای ۲۰۰۰ صفحه‌ای در رابطه با قشری سازی «جهاد» دارد؛ وی معتقد است که روایات منسوب به پیامبر (ص) درباره‌ی «جهاد اصغر و جهاد اکبر» جعلی و ساخته پرداخته دشمنان است. از نظر «نئوسلفیسم» یگانه راه جهاد صرفاً دست بردن به اسلحه و واداشتن غیرمسلمانان به پذیرفتن «اسلام سلفی» است و هر تفسیری غیر از این را مولود ترس از قدرت‌های استعماری می‌دانند (میشائیل پلی، ۱۳۸۵: ۲۰). که می‌توان این جریان را به دو دسته جهادی و تکفیری تقسیم نمود، وهابیت جهادی اعتقادات پایه‌ای وهابیت را اجمالاً می‌پذیرد ولی با تأثیرپذیری از جریان‌های جهادی منتسب به اخوان المسلمین مصر آن را با دیدگاه‌های آرمان‌گرایانه سایر سلفی‌ها مانند دیدگاه‌های سید قطب پیوند می‌زنند. اولویت مبارزه این جریان یهودیان و صلیبیون هستند که سازمان القاعده مثال روشن این نوع سلفی‌گری است که به‌دلیل مبارزه و جهاد با روس‌های کافر حوزه‌ی افغانستان را انتخاب و در این جهاد شرکت نمودند. گروه دوم جریان تکفیری است که با برداشتی خاص دشمن را به دشمن قریب و بعید تقسیم می‌نماید و شیعیان را به‌عنوان دشمن قریب در خط اول مقابله خود قرار می‌دهد، داعش نمونه بارز این جریان فکری است که در سال‌های گذشته تا امروز با اشغال بخش‌هایی از خاک عراق افکار انحرافی خود را در این کشور گسترش داده است (جهانی، ۱۳۹۲: ۲۳-۲۲).

آنچه در این میان اهمیت دارد نقشی است که قدرت‌های خارج از دنیای اسلام در تأسیس یا بهره‌برداری از این تفکرات در راستای تأمین منافع خود داشته‌اند اگر روایت‌هایی که از افرادی مانند همفر به‌عنوان جاسوس انگلیسی در سرزمین‌های اسلامی گزارش گردیده مورد تأیید باشد به نقش تأسیسی انگلیس در به‌وجود آمدن وهابیت در اهل سنت و بهائیت در میان شیعه به‌منظور ایجاد بذر اختلاف و انحراف می‌توان اذعان نمود و اگر با دیده‌ی تردید به این‌گونه روایت‌ها بنگریم قطعاً در بهره‌برداری قدرت‌های خارج اسلام و معاند با اسلام از این ظرفیت‌های

انحرافی و افراطی درونی نمی‌توان شک نمود. نویسندگان این سطور معتقد است قدرت‌های مخالف اسلام برای تضعیف اسلام و اندیشه‌های متعالی اسلامی سعی نموده‌اند با مطالعه دقیق و برنامه‌ریزی در جهت منحرف نمودن جریان‌های اسلامی اقدام نمایند و اگر امروز با پدیده‌هایی مانند القاعده و داعش روبرو هستیم به دو صورت باید به تحلیل آن پرداخت، از یک طرف نقش تأسیسی که امریکا و سایر قدرت‌های ذی‌نفع در به‌وجود آوردن این گروه‌ها دارند و با حمایت مالی و تشکیلاتی امکان به‌قدرت رسیدن آنان را فراهم می‌کنند و از سوی دیگر، با شناختی که از ظرفیت‌های انتقادی مبتنی بر اندیشه‌های مختلف در درون اندیشمندان مسلمان دارند سعی می‌کنند با به‌دادن به رشد این اندیشه‌های رقیب آنها را در مسیر منافع خود راهبری نمایند. این موضوع در مورد القاعده و داعش به استناد مطالب آتی مقاله قابل تطبیق می‌باشد. در کنار مباحثی که در رابطه با سلفی‌گری بیان شد ذکر این نکته نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد که جریان سلفی‌گری دارای یک طیف گسترده‌ای است که افراطی‌ترین و غیر قابل دفاع‌ترین مدل آن القاعده و داعش و جریان‌های همسو و هم‌فکر آنان مانند بوکوحرام می‌باشند، اما در آن سوی طیف، شاهد جریان‌های معتدلی هستیم که گرچه شعار سلفی‌گری را مطرح نموده‌اند، ولی هیچ‌گاه برای رسیدن به اهداف خود به روش‌های غیرمنطقی و غیرانسانی متوسل نگشته‌اند و بیشتر به‌صورت یک جنبش اجتماعی سیاسی با طرح شعار احیای مجد و عظمت از دست رفته‌ی مسلمین و تعالی اسلام راستین و بیداری امت اسلامی از جهل و خرافه و رهایی از سلطه بیگانگان و جهان غرب به مبارزه پرداخته‌اند، بهترین مثال این جریان جنبش اخوان المسلمین است که از زمان تأسیس آن توسط حسن‌البناء تا امروز دوران مختلفی را پشت سر گذاشته است.

تعریف حسن‌البناء مؤسس جنبش اخوان از این تشکیلات عبارت است از: دعوتی سلفی، طریقتی سنی، حقیقتی صوفیانه، سازمانی سیاسی، گروهی ورزشی، پیوندی علمی و فرهنگی، شرکتی اقتصادی و اندیشه‌ای اجتماعی (حسینی، ۱۹۵۵: ۷۹). این جنبش از زمان تأسیس با شعار سلفی‌گری به‌دنبال احیای اسلام و رهایی امت اسلامی از انحطاط بوده است که در دوره‌های مختلف از لحاظ سطوح فعالیت فراز و نشیب داشته و در درون خود با جریان‌های رادیکال، معتدل و محافظه‌کار روبرو بوده است که بخش رادیکال این جنبش در مقاطعی با روش‌های انقلابی به مبارزه با رژیم‌های موجود پرداخته‌اند. افرادی مانند سید قطب نمونه‌هایی



از رهبران اخوان انقلابی هستند که نمی‌توان آنان را با جریان سلفی‌گری همسو با وهابیت و اندیشه‌های تکفیری برآمده از آن شبیه‌سازی نمود. سید قطب به عنوان عضو برجسته‌ی اخوان المسلمین و اندیشه‌های انقلابی او زمینه‌انواع‌های گوناگون را در درون این جنبش فراهم ساخت. آموزه‌های سید قطب و تفسیرهای گوناگون از اندیشه‌های وی در جناح بندی‌های جدید و حرکت‌های بنیادگرا در دوران معاصر در میان اهل سنت مؤثر بوده است. اعضای جوان اخوان المسلمین به تدریج از رهبران ارشد فاصله گرفتند و براساس برداشت‌های گوناگون از تعالیم سید قطب در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی تشکل‌های دیگری را که در واقع تشکل‌های بنیادگرا و پیکارجوی سلفی است، در میان اهل سنت به وجود آوردند (دکمجیان، ۱۳۷۷: ۱۱۸). در جریان انقلاب مصر در سال ۲۰۱۱ میلادی گروه‌های مختلف اخوان موفق شدند زمام قدرت را پس از دهه‌ها مبارزه به‌دست بگیرند و محمد مرسی را از طریق انتخابات آزاد ۱۷ ژوئن ۲۰۱۲ میلادی به ریاست جمهوری مصر برسانند. ولی یک سال پس از تحلیف او، موج جدیدی از اعتراضات مردمی علیه دولت انقلابی آغاز شد که در نهایت در سوم ژوئیه ۲۰۱۳ میلادی دولت مرسی بر اثر کودتای ارتش به رهبری عدلی منصور سقوط کرد و این فرصت تاریخی از دست این جریان خارج گردید.

### نقش آمریکا در حمایت و شکل‌دادن به جریان‌های تکفیری و سلفی

با توجه به مقدمات ذکر شده در مورد سابقه جریان سلفی‌گری معاصر می‌توان گفت نقطه آغازین آشنایی جهانیان با جریان سلفی در دهه‌های اخیر از کشور افغانستان و شکل‌گیری گروه مجاهدین افغان در برابر روسیه شروع می‌گردد، اتحاد جماهیر شوروی سابق در ۳ دی ۱۳۵۸ (۲۴ دسامبر ۱۹۷۹) به افغانستان حمله و بخش‌های زیادی از این کشور را اشغال نمود. این اقدام روس‌ها در حمله به افغانستان در راستای توسعه حوزه‌ی نفوذ و گسترش کمونیسم بود که آمریکا در برابر آن واکنش نشان داد و گروه‌های مسلح با دیدگاه‌های جهادی را به عنوان ابزار اجرایی اصلی وارد سیاست‌های راهبردی خود نموده و از زمان اعلام جنگ علیه اتحادیه شوروی سابق برای خارج کردن این نیروها از افغانستان از این گروه‌ها استفاده نمود. آمریکا در دوران جهاد از طریق پاکستان به حمایت مالی، تسلیحاتی از گروه‌های مجاهدین مقیم پاکستان پرداخت و در پی ضربه زدن به رژیم کمونیستی کابل و شوروی بر آمد. آمریکا برای تأمین منافع

راهبردی خود در ماجرای جنگ افغانستان، دست اتحاد به سوی تندروترین عناصر تکفیری دراز کرد و آنها را سازماندهی و تأمین مالی و تسلیحاتی نمود و بدین ترتیب راه را بر ظهور و قدرت‌گیری سازمان «القاعده» گشود، نام القاعده نیز از عنوان پادگان نظامی این گروه «قاعده الجهاد» (پایگاه نبرد مقدس) گرفته شده است و بیشتر اعضا ابتدا آن را «جبهه‌ی بین‌المللی جهاد علیه یهودیان و صلیبیان» می‌نامیدند. بنیان‌گذار و پیشوای القاعده، اسامه بن لادن، در زمان جهاد به طور گسترده با نهادهای نظامی، سیاسی و اقتصادی امریکایی، سعودی و پاکستانی در ارتباط بود و به‌وسیله آنها تغذیه می‌شد. کولی به درستی می‌نویسد:

اسامه بن لادن با شهرتی که در وهابیتش به دست آورده بود و با فعالیت‌های شرکت بن لادن در نظر سرویس‌های اطلاعاتی سعودی و سیا فردی ایده‌آل برای ایفای نقش رهبری بود. نقشی که خود وی آماده می‌شد تا ایفایش کند. (کولی، ۱۳۸۴: ۱۸۱)

بن لادن به‌عنوان یکی از رهبران القاعده خود نیز در این باره به صراحت بیان می‌کند:

برای مقابله با روس‌های کافر، سعودی‌ها مرا به عنوان نماینده خود در افغانستان انتخاب کردند. من در منطقه مرزی پاکستان مستقر شدم. در آنجا، داوطلبانی را که از عربستان سعودی و از تمام کشورهای عرب مسلمان می‌آمدند، پذیرا می‌شدم. نخستین اردوگاهم را ایجاد کردم و در آنجا، داوطلبان مزبور توسط افسران پاکستانی و امریکایی تعلیم می‌دیدند. اسلحه توسط امریکایی‌ها و پول توسط سعودی‌ها تأمین می‌شد. (احمد رشید، ۱۳۸۰: ۱۷۳)

عربستان حمایت خود را از القاعده بعدها نیز با فراز و نشیب‌هایی حفظ نمود، در گزارش بیکر و همیلتون اشاره‌ای به برخی از این کمک‌ها طی سال‌های اخیر شده است (نوروزی، ۱۳۸۵). مقدار کمک امریکا در حد ضربه زدن به شوروی بود نه در حد تقویت مطلوب گروه‌های مجاهدین. انگیزه‌ی اصلی امریکا از حمایت مجاهدین فقط به خاطر ضربه زدن به شوروی و جلوگیری از نفوذ آن به کشورهای طرفدار امریکا بود و عمده‌ی اهداف این کشور منحصر به همین مورد می‌شد و سیاست خاصی برای ایجاد حکومت جدید با ثبات در افغانستان نداشت، و به عبارت دیگر، ایالات متحده به‌خاطر حمایت از مردم افغانستان از مجاهدین پشتیبانی نمی‌کرد، بلکه هدف آن کشور این بود که از افغانستان به عنوان سدی در مقابل نفوذ کمونیسم استفاده نماید. با توجه به این مسائل به راحتی می‌توان دریافت که چگونه در افغانستان همه

فهمیدند آمریکا از طالبان حمایت و پشتیبانی کرده و حتی کمک‌های مالی به آنها رسانده است (میلی، ۱۳۷۷: ۱۱ و ۱۴۵).

در این میان نباید منافع عربستان را نیز در شکل دادن و حمایت از جریان‌های تکفیری فراموش کرد. نقش عربستان در این معرکه با دو نگاه قابل بررسی است: از یک جهت اعتقادات انحرافی ملهم از وهابیت که خود شئون مختلفی دارد که در برخورد با کمونیسم که مصداق کافران محسوب می‌گردند در زمانه ما اجر و پاداش جهاد فی سبیل الله را برای مبارزین و مجاهدینی که آرزوی درک فیض جهاد با کفار را دارند به همراه دارد و از سوی دیگر، حمایت از این جریان‌های سلفی، خوش‌خدمتی و انجام وظیفه حکام عربستان به‌عنوان عنصری وابسته به غرب در راستای تأمین منافع غرب ارزیابی می‌گردد.

سیاست‌مداران امریکایی در دوران جنگ سرد نیز برای تأمین منافع خود در منطقه خاورمیانه به عنوان حامی بزرگ آل سعود، نه تنها بر وهابی‌ها که با ابتدایی‌ترین موازین حقوق بشر ضدیت آشکاری دارند خرده نگرفتند، بلکه از آنان به مثابه سلاح برنده‌ای در نبرد با جنبش‌های دموکراتیک و استقلال‌طلبانه در کشورهای عربی و سرتاسر جهان اسلام بهره‌برداری کرد و پس از پایان نیازش در افغانستان برای نقش آفرینی در نقاط دیگر سعی در حفظ این ساختار نمود. همان‌گونه که قبلاً اشاره گردید جریان سلفی از یک سو مبتنی بر بنیان‌های انحرافی درون دینی است که افرادی بر اساس ایمان به همان اعتقاد تا پای جان در ایفای نقش پایداری کرده‌اند و از سوی دیگر، استفاده‌ای است که آمریکا از این جریان‌های فکری برای منافع خود می‌نماید، لذا بعد از پایان منازعات جهادی در افغانستان برای تداوم کسب ثواب جهاد باید رسالت دیگری برای خود تعریف نماید. سیف العدل، از اعضای ارشد القاعده می‌گوید:

پس از خروج ارتش شوروی سابق از افغانستان، بسیاری از رزمندگان غیرافغانی از جمله اردنی‌ها و سعودی‌ها که از نظر مسائل امنیتی در کشور خود مشکلی نداشتند به کشورهایشان بازگشتند، اما اتباع مصر، الجزایر، سوریه و لیبی از ترس بازداشت توسط نیروهای امنیتی کشورهایشان باید در همان افغانستان می‌ماندند یا به کشورهای می‌رفتند که فاقد دولت مرکزی و صد البته پر از گروه‌های فعال مسلح بودند مثل سودان و سومالی. برخی نیز بعدها به کشورهای تازه استقلال‌یافته شوروی سابق رفتند و عده‌ای هم در سایر نقاط جهان پخش شدند. از همان زمان عده‌ای از آنها به این فکر افتادند

که برای ادامه جهاد باید گام‌های اساسی بردارند و اولین قدم در این راه گردآوری و سازماندهی افراد با تجربه بود تا جهاد به صورت قاعده‌مند درآید. (العدل ۱۳۸۴/۱/۲۷)

بنا بر برخی منابع خبری گفته می‌شود در منطقه‌ی قفقاز و در منطقه چچن حدود ۲۱ میلیون اسلام‌گرای رادیکال سلفی وجود دارد که ظرفیت بسیار بالایی برای حرکت‌های انحرافی آینده در این مناطق دارد (گاهنامه نمای راهبردی: ۵). و این وضعیت برای امریکایی‌ها نیز یک فرصت مغتنم است تا در یک وحدت هدف بتواند از این جریان برای اهداف آینده خود استفاده نماید.

با این حال، استدلالی که گاهی معمولاً مطرح می‌شود این است که تمامی این وقایع مربوط به فضای خاص دوران جنگ سرد بوده است. شرایط خصم‌آلود بین‌المللی در زمان جنگ سرد پیش گرفتن چنین سیاست‌های «واقع‌گرایانه‌ای» را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخته است؛ اما پس از فروپاشی شوروی بستر شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌های این چنینی از میان رفته است. ناگفته نماند که در بسیاری از موارد در پس چنین استدلالی تلاش برای توجیه سیاست‌های سران کاخ سفید و سلب مسئولیت از آنان جریان دارد. چرا که به این ترتیب آنان در بهترین حالت ناجیانی بودند که باید جهان را از شر امپریالیسم شوروی حفظ می‌کردند و اجازه نمی‌دادند که ملت‌ها یکی پس از دیگری به کام «امپراتوری شیطان» فرو روند؛ و البته در این راستا از ابزارها و امکانات آرمانی برخوردار نبودند و باید بر روی گزینه‌های واقعاً موجود - من جمله اتحاد با تکفیری‌ها و سلفی‌ها - تمرکز می‌کردند.

آنچه ظاهراً چنین استدلالی را موجه می‌سازد این است که در مدت کوتاهی پس از خاتمه جنگ در افغانستان و فروپاشی شوروی، بن‌لادن و یارانش اسلحه‌هایشان را به سوی متحدان پیشین خود برگردانند و برعلیه منافع و اتباع آنها در نقاط مختلف وارد عمل شدند. حمله به نیروهای امریکایی مستقر در یمن در سال ۱۹۹۲ میلادی و بار دیگر در سومالی در سال ۱۹۹۳ میلادی به شبکه بن‌لادن نسبت داده می‌شود. آنان همچنین در نوامبر سال ۱۹۹۵ میلادی پنج سرباز امریکایی را در ریاض مورد هدف قرار دادند و در ژوئن سال ۱۹۹۶ میلادی با حمله‌ای انتحاری در ظهران، نوزده سرباز امریکا را کشتند (آشکار، ۱۳۸۴: ۷۱). در فوریه سال ۱۹۹۸ میلادی بن‌لادن «جبهه جهانی برای جهاد با جهودها و صلیبیون» را اعلام کرد. در نخستین بند این اعلامیه تصریح شده بود که مشروع و حتی واجب است که بنام اسلام «امریکایی‌ها و

متحدانشان، چه نظامی و چه غیرنظامی کشته شوند» (محمودیان، ۱۳۹۱). پس از آنان رشته عملیات‌های ضد امریکایی القاعده شدت یافت: حمله به سفارت‌خانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا در اوت سال ۱۹۹۸ میلادی، حمله به رزمنا و کول در یمن در اکتبر سال ۲۰۰۰ میلادی و نهایتاً حمله به برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی در نیویورک در سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی که به لشکرکشی آمریکا به افغانستان و رویایی نظامی آن با شبکه القاعده و حکومت طالبان انجامید (آشکار، ۱۳۸۴: ۷۲).

در پاسخ به این استدلال باید ابتدا یادآور شد که رابطه‌ی نزدیک میان دولت‌مردان امریکایی با وهابی‌ها و تکفیری‌ها بی‌گمان بر اساس آموزه‌ها و آرمان‌های مشترکی تنظیم نشده است. به عبارت دیگر، آنچه ارزش‌های امریکایی خوانده می‌شود سنخیتی با مبانی طرز فکر بنیادگرایان اسلامی ندارد و سبک زندگی امریکایی قطب متضاد آن چیزی است که آرمان بنیادگرایان را تشکیل می‌دهد و برای آن می‌جنگند. در عین حال این حقیقت آشکار، باعث نمی‌شود که استراتژیست‌های واقع‌گرای سیاست خارجی آمریکا چون کیسینجر و برژینسکی از این نیروها چشم‌پوشند و از آنان برای تأمین منافع و اهداف امپریالیستی آمریکا استفاده نکنند. در اساس رویکرد امریکایی‌ها به بنیادگرایان کاملاً ابزاری است و بهره‌گیری از آنها بر مبنای اصل اساسی تفوق و سلطه آمریکا انجام می‌شود. همان‌گونه که کاسپر واین برگر (وزیر دفاع آمریکا در زمان ریگان) گفته است:

ما می‌دانستیم که آنها آدم‌های چندان خوبی نیستند، اما ناچار به انتخابشان بودیم...  
یادتان باشد که چرچیل چه گفته است: حتی اگر هیلتز به جهنم تجاوز کرده بود، مجلس عوام چاره‌ای نداشت جز آنکه با شیطان معامله کند. (Yousaf & Adkin, 1992: p 164)

تنها مشکل در این مورد به خصوص این بود که «شیطانی» که امریکایی‌ها با آن معامله کردند، بنابه ماهیتش چندان رفتار پیش‌بینی‌پذیری نداشت. او موجودی قدردان و وفادار نبود چرا که بر علیه شرکای پیشین خود دست به کار شد و امنیت آنها را به خطر انداخت.

در این صورت سؤال اینجاست که با فروپاشی شوروی و اتمام جنگ سرد، آیا دیگر تکفیری‌ها برای آمریکا هیچ کارکرد مثبتی ندارند؟ آیا مقامات امریکایی اینک با تروریست‌های سلفی چون عناصر تاریخ مصرف گذشته‌ای که برای منافع آمریکا و متحدانش چیزی جز زبان به بار نمی‌آورند برخورد می‌کنند؟ با رشته عملیات‌های تروریستی القاعده بر ضد اتباع و نهادهای امریکایی در

فاصله سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱ میلادی که نهایتاً به لشکرکشی امریکا به افغانستان انجامید به نظر می‌رسید پاسخ به این سؤالات مثبت باشد. ولی با اوج گرفتن جنگ خونین داخلی در سوریه (از سال ۲۰۱۱م) بر همگان محرز شد که این‌گونه نیست.

خیزش ملت‌های عرب علیه خودکامی و فساد حکمرانان‌شان (آنچه به بهار عربی یا بیداری اسلامی معروف شد) می‌توانست فصل تازه‌ای در تاریخ اعراب باشد و به استقرار مردم سالاری و عدالت اجتماعی در کشورهای عربی بیانجامد؛ اما مجموعه‌ای از عوامل باعث شد که این نهضت‌ها به سرانجام مطلوبی نرسد و رویای مردم عرب در این رابطه به تعویق بیفتد. بررسی و تحلیل همه جانبه‌ی عوامل این ناکامی موضوع مقاله حاضر نیست، اما تا جایی که به بحث حاضر مربوط می‌شود دخالت مؤثر امریکا و شرکای منطقه‌ایش چون عربستان سعودی، قطر، ترکیه و اسرائیل در انحراف مسیر راستین قیام‌های منطقه و غلتیدن آن به چرخه خونبار آناشرشی و اقتدارگرایی نقش داشته است.

قیام‌های آزادی‌خواهانه در مصر، تونس، یمن، اردن، کویت، بحرین و عربستان دارای جهت‌گیری ضد امریکایی بودند که نتیجه طبیعی چندین دهه حمایت کاخ سفید از حاکمان مستبد این کشورها بود. به علاوه انقلابیون از موضع انفعالی حاکمان عرب در قبال محاصره، سرکوب و کشتار فلسطینیان به دست رژیم اسرائیل خشمگین بودند و لذا غالباً گرایش ضد صهیونیستی داشتند. قیام‌های خودجوش مردمی در کشورهای عربی به سمت استقلال و رهایی از تابعیت غرب میل می‌کرد و بر ضد حکومت‌هایی که هژمونی امریکا را در منطقه تضمین می‌کردند سازماندهی شده بود.

بر این اساس، دخالت امریکا و متحدانش برای جلوگیری از اعتراضات و مهندسی آن ضرورت پیدا کرد. در ۱۵ مارس ۲۰۱۱ میلادی هم‌زمان با ورود رابرت گیتس (وزیر دفاع امریکا) به بحرین، نیروهای نظامی عربستان راهی بحرین شدند و با چراغ سبز امریکا به سرکوب انقلابیون بحرینی پرداختند. همچنین امریکا با تمام قوا وارد مناقشه لیبی شد. در حالی که پیش‌تر هیلاری کلینتون (وزیر امور خارجه امریکا) از مطرح بودن اقدام نظامی در لیبی خبر داده بود، نیروهای زمینی و دریایی امریکا لیبی را به محاصره خود درآوردند. در نهایت با مجوز شورای امنیت جنگنده‌های ناتو بر فراز آسمان لیبی به پرواز درآمدند. دبیرکلی ناتو هدف عملیات را «ایجاد منطقه پرواز ممنوع به منظور حفاظت از مردم لیبی در برابر خشونت رژیم قذافی» اعلام

کرد (ثقفی عامری، ۱۳۹۳). اما آنچه در عمل اتفاق افتاد حمله مستقیم به مراکز و تأسیسات نظامی و سیاسی و حتی پناهگاه‌های شخص قذافی بود. در واقع آنچه باعث سرنگونی قذافی شد نه انقلاب مردم لیبی بلکه تهاجم ناتو بود. با دخالت ناتو در لیبی فصل جدیدی از روابط جهادگرایان تکفیری با امریکا گشوده شد. جفری اسکات شاپیرو در مقاله‌ای ۱۶ صفحه‌ای در *واشنگتن پست* توضیح می‌دهد که چگونه امریکا از ورود عناصر القاعده به صحنه کارزار لیبی مطلع بوده‌اند و بر مسلح شدن آنان از طریق محموله سلاح‌هایی که از کشورهای غربی و عربی به بنغازی می‌آمده است نظارت می‌کرده‌اند.

<http://www.tabnak.ir/fa/mobile/news/472202>

(عنوان مطلب: ناتو القاعده را در زمان سرنگونی قذافی مسلح کرد)

### نقش ایالات متحده در تجهیز و حمایت از داعش

در سال ۲۰۰۶ میلادی و در زمانی که دولت جرج بوش از یک سو تحت فشارهای شدید داخلی و خارجی برای خروج از عراق بود و از سوی دیگر، سرزنش می‌شد که با صرف میلیاردها دلار هزینه، «عراق را در سینی نقره‌ای به ایران تقدیم کرده است» طرح پارٹیشن نرم، برای جلوگیری از شکست کامل امریکا در عراق و به سامان رساندن پروژه‌ی عراق ارائه و به‌عنوان قانون در کنگره امریکا تصویب شد. بر اساس این طرح که لسلای گلب، رئیس سابق شورای روابط خارجی و جوزف بایدن، عضو سنا در ماه می سال ۲۰۰۶ میلادی آن را ارائه کردند عراق می‌بایست به سه منطقه خودمختار کردنشین، شیعه نشین و سنی نشین، تحت نظر یک حکومت مرکزی در بغداد تقسیم شود، گلب به نمایندگان توضیح داد که: واشنگتن باید حامیان خارجی تندرهای سنی در عراق را به همکاری فرا بخواند و ضمن تعریف منافع مشترک، هزینه مالی و همچنین هماهنگی‌ها و همکاری‌های بعدی را نیز بر دوش آنها بگذارد. فعلاً شیعیان به طور طبیعی و با تکیه بر اکثریتی که دارند، حکومت را به دست می‌گیرند، اما سنی‌ها نمی‌خواهند پس از صدها سال تسلط بر عراق، قدرت را از دست بدهند و کردها نیز نمی‌خواهند استقلال ۱۵ ساله خود را از دست بدهند. تا زمانی که ارتش امریکا در عراق حضور دارد، شورش‌ها قوی نخواهد بود و امریکا موظف است با آنها مقابله کند. پس برای بزرگ‌تر شدن امواج، باید ارتش را بازگردانیم. بخش اعظمی از پروژه را نیروهای افراطی منطقه انجام خواهند داد. این طرح روز

۴ مهر ۱۳۸۲ با اکثریت ۷۵ رأی در مقابل ۲۳ رأی منفی در کنگره به تصویب رسید و دولت امریکا ملزم به اجرای آن شد.

<http://www.cfr.org/iraq/plans-iraqs-future-federalism-separatism-partition/p14547>

چهار ماه بعد، یعنی در ۱۰ ژانویه ۲۰۰۷ میلادی، جورج بوش در سخنرانی تلویزیونی خود برای مردم امریکا استراتژی جدیدی را اعلام کرد که مهم‌ترین هدف آن ممانعت از شکست کامل امریکا در عراق بود. هم‌زمان، کاخ سفید اقدام به انتشار رئوس و نکات مهم استراتژی جدیدی کرد که عبارت بودند از: به صفر رساندن حملات علیه نیروهای امریکایی، مقابله با نفوذ ایران در عرصه سیاسی عراق، کم‌رنگ‌تر کردن سیاست بعضی‌زدایی و بازگرداندن اقلیت‌های قومی و مذهبی به‌ویژه اعراب سنی به روند سیاسی در سطح محلی و در نهایت تشکیل یک گروه تماس با کشورهای منطقه و سازمان ملل متحد برای آماده کردن آنها جهت احترام گذاشتن به تقسیمات و مرزهای فدرالی عراق.

بر طبق اسنادی که روزنامه‌های عربی و غربی منتشر کردند آنهایی که ابتدا با شلیک خمپاره و مسلسل و کاشتن مین و بمب، هر چند ماه یک بار، گاهی به سربازان و خودروهای ارتش امریکا حمله می‌کردند و هر روز زنان و کودکان و مغازه‌های شهروندان غیرنظامی عراق را به خاک و خون می‌کشیدند، رفته‌رفته سازماندهی شده و فقط به شخصیت‌ها و گروه‌های نزدیک به ایران و طبق معمول، به شهروندان غیرنظامی و غالباً شیعه حمله می‌کردند. دیگر حتی یک مورد حمله به سربازان، تاجران و دیپلمات‌های امریکایی صورت نگرفت و با جذب تکفیری‌هایی که خود را منفجر می‌کردند، نطفه داعش بسته شد.

این جریان از سال ۲۰۱۱ متولد گردید. ریشه‌ی داعش به جماعت توحید و جهاد می‌رسد که در سال ۱۹۹۹ میلادی به رهبری ابومصعب الزرقاوی تأسیس شد و در سال ۲۰۰۴ میلادی به شبکه القاعده پیوست و پس از آن به القاعده عراق معروف شد. این گروه که وارد جنگ با دولت عراق و نیروهای امریکایی مستقر در عراق شده بود در سال ۲۰۰۶ میلادی با چندین گروه اسلام‌گرای دیگر ائتلاف کرده و «مجلس شورای مجاهدین» را تشکیل داد که یک قدرت مهم در استان انبار محسوب می‌شد. در ۱۳ اکتبر همین سال مجلس شورا به همراه چند گروه شورشی دیگر «دولت اسلامی عراق» را تشکیل داد. ابویوب المصری و ابوعمر بغدادی دو رهبر اصلی دولت اسلامی عراق بودند که در ۱۸ آوریل ۲۰۱۰ میلادی در عملیات ارتش امریکا کشته



شدند و ابوبکر بغدادی جایگزین آنها شد. این گروه از همان ابتدا، هدفشان فقط و فقط ضربه زدن به دولت جدید عراق و پس گرفتن حکومت حزب بعث بود و به همین دلیل بود که در برابر خواسته حامیان خود، وهابی‌ها و سیاه‌ها، برای اعزام نیرو به سوریه مقاومت نمود. اما یک سال بعد، با فشار حامیان عربی و غربی و همچنین برای تقویت بدنه خود با جذب تکفیری‌های بیشتر، پا به میدان سوریه گذاشت و کلمه شام را نیز به نامش اضافه کرد و دولت اسلامی عراق و شام (داعش) متولد گردید.

[http://www.arabtimes.com/portal/article\\_display.cfm?ArticleID=33304](http://www.arabtimes.com/portal/article_display.cfm?ArticleID=33304)

از آن پس سیل کمک‌های تسلیحاتی و مالی از مرزهای ترکیه و اردن به سوی آنها سرازیر شد، اما همان اختلاف هدف اولیه، یعنی آرزوی زنده کردن حکومت صدام در عراق و تضاد بنیادین و دیرینه فرماندهان نظامی داعش با سعودی‌ها، باعث اوج گرفتن اختلاف و تضادهای میان داعش و شاخه جدا شده‌اش، *جبهه‌النصره*، که تحت کنترل کامل سعودی‌ها در آمده بود، شد و این دو گروه در سوریه به جان هم افتادند. روند ارسال کمک‌های بی‌انتهای از مرزهای ترکیه و اردن برای داعش قطع شد، اما فرماندهان بعثی آن قدر تجربه داشتند که نیاز خود را با غارت کاروان‌های اهدایی به *جبهه‌النصره* و انبارهای آنها تأمین کنند. داعش آنچنان جسور بود که منتظر حرکت کامیون‌های ترکیه‌ای به سمت سوریه نمی‌ماند و با دست درازی به آن سوی مرز، محموله‌های سلاح و غذا را به چنگ می‌آورد. در تمام این مدت، هیچ تعرضی از سوی غرب نسبت به داعش صورت نگرفت و حتی مقامات ترکیه‌ای که مرزبانانش به اشتباه کاروان کامیون‌های پشتیبانی از تکفیری‌های سوریه را متوقف کرده بودند، ضمن جریمه و مجازات مرزبانان، کامیون‌ها را دست نخورده به داعش تحویل دادند. برنامه‌ریزی برای حمله داعش به عراق از ماه‌ها قبل از شروع در اتاق‌های جنگ سازمان‌های اطلاعاتی، آمریکا، عربستان سعودی، قطر، ترکیه، فرانسه و انگلیس آغاز شده بود و هزینه ۳ میلیارد دلاری آن به سرعت توسط سعودی‌ها تأمین شده بود. نشست‌های توجیهی متعددی در تعدادی از پایتخت‌های عربی، از جمله اردن، قطر و برخی از پایتخت‌های اروپایی بین نمایندگان جامعه اطلاعاتی عربستان سعودی و قطر و تعدادی از فرماندهان داعش، به‌ویژه افسران حزب بعث صدام و تعدادی از سیاست‌مداران عراقی، برگزار شد. به آنها توضیح داده شد که این طرح نیاز به کار در دو جبهه دارد و نخستین بار است که یک پروژه در چنین سطحی در دو عرصه سیاسی و نظامی اجرا می‌شود.

پس از حمله داعش به خاک عراق و تصرف بخشی از مناطق این کشور در ۱۵ خرداد ۱۳۹۳، مرحله بعدی برنامه امریکا، برای فشار آوردن به دولت قانونی عراق آغاز شد و سیاستمداران امریکایی آشکارا خواهان کنار رفتن مالکی با هدف از میان برداشتن دولت مرکزی عراق شدند. مدرک دیگری که صحت اسناد فوق را اثبات می‌کند این مورد است که براساس اسنادی که چاک گرسلی، سناتور ایووا، افشا کرد وزارت امنیت داخلی امریکا به صورت مخفیانه فهرستی از تروریست‌ها تهیه کرده که براساس آن به افرادی که با تروریست‌ها ارتباط دارند اجازه داده می‌شود تا به صورت نامحدود وارد امریکا شوند. وجود این فهرست که به افراد مظنون اجازه‌ی ورود آسان به امریکا را می‌دهد، نگرانی گرسلی را برانگیخته است و وی چندین ایمیل وزارت امنیت داخلی را که شامل این فهرست و بحث‌ها درباره‌ی صدور مجوز برای تروریست‌ها به منظور ورود به امریکا بود، افشا کرده است. این اسناد همکاری امریکا با گروه‌های تروریستی مانند داعش و دیگر گروه‌های تکفیری را آشکار می‌کند.

<http://www.grassley.senate.gov/news/news-releases/grassley-inquires-about-terrorist-list-promises-brief>

هدف از تشکیل ائتلاف اخیر به رهبری امریکا به منظور مبارزه با داعش، از بین بردن این گروه تکفیری نیست، بلکه جلوگیری از نافرمانی بیشتر داعش و زیر سیطره قرار دادن این گروه برای تحقق اهداف امریکا در منطقه است. بهترین دلیل بر این مدعا این است که امریکا کاری به دیگر گروه‌های تکفیری مانند جبهه‌النصره در سوریه ندارد و این گروه‌ها بدون هیچ مزاحمت و فشاری به فعالیت‌های تروریستی خود ادامه می‌دهند.

<http://tishreenonline.sy/index.php/%D8%B1%D8%B5%D8%AF/17429>

پیش از تشکیل این ائتلاف نیز، سیاست خارجی امریکا در سوریه و عراق فرصت دادن به گروه‌های تکفیری مانند داعش بود تا به اندازه کافی به قدرت و تأثیرگذاری لازم برسند، تا حضور نظامی دوباره امریکا در منطقه توجیهات منطقی داشته باشد.

<http://sauditoday.com/Pages/News-6245.aspx>

اما مسئولیت امریکا در شکل‌گیری و توسعه شبکه تروریسم تکفیری در سوریه بیش از این‌هاست. بر پایه‌ی اسناد ایالات متحده امریکا در ایجاد داعش نقش مستقیم داشته است. بر پایه‌ی افشاگری‌های ادوارد اسنودن (کارمند سابق آژانس امنیت ملی امریکا) آژانس امنیت

ملی آمریکا با همکاری آژانس امنیت انگلیس و مرکز اطلاعات و ماموریت‌های ویژه موساد زمینه را برای پیدایش داعش فراهم کرده‌اند. مطابق اسنادی که اسنودن فاش کرده است، سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، انگلیس و اسرائیل برای به‌وجود آمدن یک گروه تروریستی که بتواند همه‌ی تندروها را از سراسر جهان در یک مکان جمع کند، همکاری کردند. این اسناد نشان می‌دهد که عملیات گردآوری تندروهای جهان در یک مکان «لانه زنبور» نام دارد.

<http://www.ilna.ir>

(عنوان مطلب: داعش ساخته آمریکا، انگلیس و اسرائیل است)

هیلاری کلینتون در کتاب خاطرات خود تحت عنوان *گزینه‌های دشوار* مهر تأییدی بر این امر زده و اذعان کرده است که داعش ساخته دست خود امریکا است «با هدف تقسیم خاورمیانه». وی در ادامه آورده است: من به ۱۱۲ کشور جهان سفر کرده بودم و با برخی از دوستان این توافق حاصل شد تا به محض اعلام تأسیس داعش این گروه به رسمیت شناخته شود؛ اما ناگهان همه چیز فروپاشید. (به‌واسطه کودتا بر ضد اخوان المسلمین در مصر) توافق شده بود تا دولت اسلامی (داعش) در روز ۵/۷/۲۰۱۳ اعلام شود و ما منتظر اعلام تأسیس آن بودیم تا ما و اروپا هرچه سریع‌تر آن را به رسمیت بشناسیم.

<http://isna.ir/fa/news/93051507194>

(عنوان مطلب: هیلاری کلینتون داعش را خودمان ساختیم)

در عمل هم دولت‌مردان امریکایی قبل از سال ۲۰۱۴ میلادی و پیش از اینکه در خاک عراق - بر ضد منافع حیاتی آمریکا در این کشور - دست به پیش‌روی بزنند، هرگز متعرض آن نشدند؛ در حالی که داعش از آغاز جنگ داخلی سوریه وارد عمل شده بود و قبل از حمله به عراق بخش‌های گسترده‌ای از خاک سوریه را در تصرف خود داشت. داعش در تمامی این مدت از همان روش‌های نفرت‌انگیز خود چون بریدن سر و مثله کردن و سوزاندن افراد و فروش زنان و کودکان به عنوان برده استفاده می‌کرد و در هر جایی که موفق می‌شد پرچم خود را برافرازد به کشتار غیرنظامیان دست می‌زد. در آن زمان چندان خبر جنایت‌های هولناک تروریست‌های تکفیری در رسانه‌های غربی و عربی انعکاس پیدا نمی‌کرد؛ چراکه آمریکا و شرکایش خود در

این ماجرا نقش داشتند ولی موضع‌گیری علیه داعش زمانی در رسانه‌های غربی بالا گرفت که اقدامات تروریستی این جریان دست ساخته و حمایت شده دامن غرب را گرفت و حملات تروریستی به پاریس و تهدید به حمله به سایر کشورهای غربی امریکا و غرب را نگران نمود.

### نتیجه‌گیری

بر اساس مستندات و منابع موجود در این مقاله روشن گردید که امریکا و جهان غرب به‌طور تاریخی همواره تلاش نموده‌اند از ظرفیت‌های منفی درونی جهان اسلام علیه اسلام استفاده نمایند، چنانکه تشکیل القاعده و داعش و حمایت همه جانبه از آن در سال‌های اخیر نشان می‌دهد امریکا به‌جای مداخله مستقیم با استخدام این جریان‌های تکفیری به اهداف خود دست یافته است. نکته قابل توجه در القاعده و داعش تفسیرهای خاصی بود که رهبران فکری این دو جریان از مفهوم سلفی‌گری داشتند و با احیای مفهوم جهاد نقش مبارزاتی ویژه برای خود در برابر دشمنان اسلام در دوران فعلی را تجویز می‌کردند، این رهیافت ابتدا به مبارزه با کمونیسم و سپس غرب مسیحی و صهیونیسم و سرانجام جریان‌های درون جهان اسلام که از نظر سلفی‌ها شیعیان و سایر گروه‌های سنی مخالف با تفکر سلفی بودند، به‌عنوان رسالت خود می‌اندیشیدند، ولی ایالات متحده امریکا به‌خوبی با مدیریت این جریان و حمایت از آن در مبارزه با کمونیسم و بهره برداری از ظرفیت جهادی آن سرانجام توانست جهت مبارزه را به سمت شیعیان متوجه و خطرات مبارزه با غرب و صهیونیسم را از اولویت جریان سلفی خارج نماید.

## منابع

- ابن حجر الهیتمی، احمد بن محمد. (بی تا) *الفتاویٰ الحدیثیه*، بی جا، دار الفکر.
- آشکار، ژیلبر. (۱۳۸۴) *جدال دو توحش*، ترجمه حسن مرتضوی، نشر اختران.
- ثقفی عامری، ناصر. (۱۳۹۳) *ناتو در عرصه‌ای جدید: عملیات نظامی در لیبی*، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- سبحانی، جعفر. (۱۴۲۷ق) *بحوث فی الملل والنحل*، قم: مؤسسه الامام صادق (ع)، جلد چهارم، (به نقل از سبکی *در الدرّة المضمیة فی الرد علی ابن تیمیة*، ص ۵).
- جهانی، محمد. (پاییز ۱۳۹۲) «تأثیر اقلیت‌گرایی مذهبی بر امنیت ملی جمهوری اسلامی»، *فصلنامه آفاق امنیت*، سال ششم، شماره بیستم.
- حسینی، اسحاق موسی. (۱۹۵۵م) *الاخوان المسلمون کبری الحركات الاسلامیه المعاصره*، بیروت.
- دکمچیان، هرایر. (۱۳۷۷) *جنبش‌های اسلامی در جهان عرب*، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان.
- رشید، احمد. (۱۳۸۰) *طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید*، مترجم اسدالله شفاپی و صادق باقری، تهران.
- العدل، سیف. (۱۳۸۴/۱/۲۷) «نامه سیف العدل» ترجمه محمدعلی فیروزآبادی، *روزنامه شرق*.
- کولی، جان. (۱۳۸۴) *سیا و جهاد جنگ‌های نامقدس*، ترجمه مهرگان نظامی زاده و مجتبی نجفی، انتشارات صمدیه.
- *گاهنامه نمای راهبردی* (آبان ۱۳۹۳) مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی، سال ۱۲، شماره ۱۵.
- محمودیان، محمد. (تابستان ۱۳۹۱) «تأثیر اندیشه‌های نوسلفیسم بر روند فکری - ایدئولوژیک القاعده»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال هفتم، شماره ۳.
- میثائیل پلی، خالد دوران. (۱۳۸۵) *اسامه بن لادن و تروریسم جهانی*، ترجمه هومن وطن خواه، نشر کاروان.
- میلی، ویلیام. (۱۳۷۷) *افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی*، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد: نشر ترانه.
- نوروزی، بابک (آذر ۱۳۸۵) *گزارش گروه بیکر و همپلتون: عمل‌گرایی در برابر افراط‌گرایی*، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی / گروه مطالعات اروپا و آمریکا.
- Yousaf, Mohammed and Mark Adkin. (1992) *The Bear Trap: Afghanistan's Untold Story*, Leo Cooper.